بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 75**

جلسه۰۳/ ۱۲/ ۸۸ ادامه وجوه جمع عرفی در کلام شیخ طوسی

**ادامه وجوه جمع عرفی در کلام شیخ طوسی**

وجه هفتم، حمل جواز بر رخصت است. مرحوم شیخ طوسی واژه رخصت را در موارد امری که در مقام توهم حظر است به کار نمی برد، بلکه در جایی به کار می برد که افضل، عدم انجام عمل مرخص فیه است. تعبیر رخصت در برخی روایات نیز به همین مفاد است؛ مثلا در روایاتی می خوانیم لاباس بالظلال للنساء و قد رخص للرجال. سوال این است که فرق لاباس با قد رخص چیست. در پاسخ فرموده اند که تعبیر اول در جواز اصلی و تعبیر دوم در مورد جواز از باب رخصت به کار می رود. در جواز از باب رخصت، ملاک تحریم وجود دارد، ولی این ملاک به جهتی همچون تزاحم با مصلحت اقوی یا به جهت مصلحت تسهیل به فعلیت نرسیده است، ولی در جواز اصلی ملاک تحریم وجود ندارد. بین این دو گونه جواز فرق عملی هم وجود دارد. ظلال که برای نساء جایز اصلی است، در حال اختیار هم مجاز است، ولی برای مردها فقط در صورت اضطرار و حاجت مجاز می باشد؛ چون اجازه از باب تزاحم اهم و مهم است و این تزاحم در حالت عدم اضطرار و حاجت وجود ندارد.

البته رخصت الزاما با جواز بالمعنی الاخص همراه نیست، بلکه ممکن است با وجوب فعل هم همراه باشد. مثلا بیماری که لازم است پایش قطع شود، در اینجا قطع پا ذاتا مبغوض است، ولی به جهت حفظ نفس و از باب دفع افسد به فاسد می تواند واجب باشد.

فرق عملی دیگر جواز اصلی و جواز از باب رخصت این است که انسان مجاز است خود را در موضوع جواز اصلی وارد کند. ولی چون در موارد رخصت، ملاک لازم الاستیفاء فوت می گردد، انسان نمی تواند اختیار خود را از افراد موضوع رخصت قرار دهد.

وجه هشتم، اقتصار حکم بر واقعه خود است. به این وجه تهذیب ج 9، ص 235، ح 10 و ج 10، ص 143، ح 28 اشاره شده است. تعبیر قضیۀٌ فی واقعۀ از این وجه حکایت می کند. اگر ویژگی های مورد صدور حدیث در حکم مذکور در حدیث دخالت داشته باشد، راوی این ویژگی را نقل می کرد؛ لذا وقتی راوی به ویژگی های مورد، اشاره نکرده و چه بسا اصلا ویژگی های مورد را نقل نکرده، اصل عقلایی این است که حکم را مختص به مورد ندانیم؛ لذا این کلام، مشهور است که مورد، مخصص نیست. ولی این قاعده مخصص نبودن مورد می تواند به جهت جمع عرفی و به قرینه روایت دیگر کنار گذاشته شود.

وجه نهم، حمل لفظ بر معنای لغوی (در مقابل معنای شرعی به معنای متعارف در عرف شریعت) می باشد. شیخ گاه وضو را به معنای شستشو و تنظیف گرفته است (تهذیب ج1، ص22، ح56)، نبیذ را به معنای آبی که در آن چیزی مثلا خرما انداخته باشند (تهذیب ج1، ص219، ح11)، صلاۀ را به معنای دعا (تهذیب ج3، ص21، ح18)، طلاق را بر تخلیه تکوینی و نه طلاق شرعی (تهذیب ج7، ص426، ح11) و یا کلب را بر مطلق حیواناتی که صید می کنند حمل کرده و مراد از کلب را فهد (یوزپلنگ) می گیرد (تهذیب ج9، ص28، ح112).

وجه دهم، حمل بر تخییر می باشد. تخییر به دو شکل است؛ تخییر در مساله اصولی و تخییر در مساله فقهی. تخییر در مساله اصولی در جایی است که مکلف در اخذ و حجت قرار دادن یکی از دو یا چند حدیث متعارض مخیر باشد و پس از اخذ مفاد آن حدیث برای وی واجب معین می گردد. اما تخییر در مساله فقهی، تخییر مکلف در مقام عمل خارجی در انجام یکی از دو کار است. آن چه از شاخه های جمع عرفی است، حمل امر ظاهر در وجوب تعیینی بر وجوب تخییری می باشد؛ مثلا اگر کفاره افطار عمدی ماه رمضان در یک روایت عتق رقبه و در روایت دیگر اطعام ستین مسکینا و در روایت سوم صوم ستین یوما ذکر شده که ظاهر هر سه معین بودن عمل مذکور است، ما با جمع عرفی از ظهور در تعیین در هر یک از ادله رفع ید کرده و حکم را به نحو تخییر بین خصال ثلاث می دانیم.

پیشتر اشاره کردیم که حمل بر تخییر فقهی در واقع از فروع حمل ظاهر بر اظهر یا نص است این سه دلیل هر یک در کفایت عمل مذکور در آنها صریح یا اظهر بوده و در تعین آن عمل ظاهر ما به قرینه نصوصیت و صراحت یا اظهریت هر دلیل در کفایت از ظهور سایر ادله در تعین عمل مذکور در آنها رفع ید می کنیم.

گاه در عبارت شیخ طوسی عبارت تخییر انسان در اخذ به هر یک از دو خبر وارد شده (برای نمونه ر. ک تهذیب ج5، ص334، ح61 و استبصار ج3، ص301، ح9) که ظاهر بدوی آن این است که مراد تخییر در مساله اصولی است، ولی با دقت در مجموع فرمایش های شیخ می فهمیم که مراد ایشان از اخذ به خبر، عمل خارجی بر طبق خبر است نه حجت قرار دادن خبر. لذا گاه عبارت تهذیب به شکل تخییر در اخذ به خبر و عبارت استبصار به شکل تخییر در عمل خارجی وارد شده است (مثلا تهذیب ج5، ص334، ح61 را با استبصار ج2، ص196، ح2 مقایسه کنید و نیز ر.ک تهذیب ج4، ص303، ح5).درباره وجوه جمع عرفی به همین مقدار اکتفا کرده و به توضیح بیشتر حقیقت جمع عرفی باز می گردیم.

**توضیح بیشتر حقیقت جمع عرفی**

در تحلیل حقیقت جمع عرفی چند بحث مطرح است؛

بحث اول این که آیا جمع عرفی به رفع ظهور یک دلیل می انجامد یا به رفع حجیت آن. در این بحث ما می گفتیم که در کلمات معصومین جمع عرفی تنها به رفع ظهور امکان پذیر است، ولی در کلمات افراد عادی ممکن است اصل ظهور باقی باشد، ولی مراد متکلم برخلاف ظهور کلام وی باشد. البته ممکن است در کلمات افراد عادی هم جمع عرفی به رفع اصل ظهور باشد.

بحث دوم که از مبادی بحث جمع عرفی است، این بحث است که آیا اعتماد به قرینه منفصل در تعیین مراد استعمالی صحیح است یا خیر. پاسخ ما این بود که اعتماد به قرینه منفصل تا ظرف عمل عقلا محال نیست. ولی ممکن است بگوییم چون غالبا متکلمین چنین روشی اتخاذ نمی کنند، ظهور کلام با تمام شدن تکلم شکل می گیرد و متوقف بر فحص از قرائن منفصله و لو در زمان قبل از وقت عمل نیست.

البته ما در خصوص بحث تخصیص و تقیید اصل شکل گیری ظهور دلیل در عموم و اطلاق را قبل از وقت عمل انکار می کردیم و می گفتیم که لااقل در کلمات شارع چنین رسم غالبی در مورد ذکر تمام مخصصات و مقیدات به شکل متصل به کلام وجود ندارد.

بحث سوم این که آیا جمع عرفی الزاما کاشف از وقوع یک اشتباه از جانب متکلم یا روات است یا به گونه دیگر هم جمع عرفی تصویر می شود. ما می گفتیم که الزاما چنین نیست. گاه اجمال در گذر زمان و با تغییر خصوصیات زمانی یا مکانی حاصل می شود؛ تغییراتی که نقل آن نه وظیفه متکلم است و نه وظیفه راوی. نمونه آن بحث عناوین مشترک در رجال است. در اسناد کافی مراد از علی بن ابراهیم، استاد وی علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است. حال چرا وی قرینه معینه ذکر نکرده است. ممکن است به جهت اعتماد بر ظهور شیخوخت ابن هاشم قمی باشد و ممکن است به جهت عدم وجود شخص دیگری به نام علی بن ابراهیم در آن زمان یا در آن مکان.

کلام ما به ویژه در ارتباط با جهت دوم است. اگر با آمدن زمان یا مکان جدید شخص دیگری به نام علی بن ابراهیم پیدا شود، عدم ذکر قرینه معینه در اسناد کافی که احتمال اراده این شخص را منفی سازد، به معنای اشتباه کلینی نیست.

البته در هر حال جمع عرفی به رفع ید از یک اصل عقلایی می انجامد؛ مثلا گاه اصل عدم تغیر ظهورات کلام در گذر زمان یا اصالۀ الثبات در ظهور با جمع عرفی کنار گذاشته می شود. در اینجا گفتنی است که روشی شبیه جمع عرفی وجود دارد که برخی از مثال های ما در واقع از مصادیق این روش است. در جمع عرفی به قرینه یک کلام از ظهور کلام دیگر رفع ید کرده و آن را به معنای دیگر

می گیریم، ولی گاه قرینه منفصل سبب می شود که از کلام دیگر رفع اجمال شود. این روش و روش جمع عرفی هر دو بر پایه اعتماد بر قرینه منفصله در تعیین مراد استعمالی استوار است.